

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المستغاث بك يا صاحب الزمان

روزنگار روانشناختی - تربیتی / سال تحصیلی ۱۳۷۵-۷۶

## بخش اول

این مجموعه با نیت یادداشت کردن تجربیات، موضوعات، سؤالات و امور روزانه ی کاری، در مسیر فعالیت های روان شناختی - تربیتی بنده «سیدمحمد خردمند» شکل گرفت تا ضمن یادداشت نمودن برخی خاطرات، مسائل علمی مورد ابتلا، مشاهدات، مباحثات و مراحل ایجاد تغییرات و پیشرفت ها را ثبت نمایم؛<sup>۱</sup> و به تدریج شد آن چه اکنون مورد مطالعه قرار می گیرد! ... و الحمدلله.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - ... البته که پیشرفت حقیقی طی مسیریست که موجب تقرب بندگان به درگاه ربوبی جل جلاله و کسب رضایت وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شود.

<sup>۲</sup> - شاید خالی از لطف نباشد که اشاره نمایم اولین حضور این بنده در محیط آموزشی و به کسوت معلمی، به سه ماه از سال تحصیلی ۱۳۷۲ باز می گردد که در پایه ی سوم دبستان نیکان مشغول به فعالیت شدم؛ در آن مقطع مسؤول پایه آقای میرحسینی بودند و آقای نصیبی و آقای عادل هر کدام سرپرستی یکی از دو کلاس را برعهده داشتند.

غیر از بودن در محیط مدرسه چند باری هم در زنگ مشاور و به عنوان معلم به کلاس رفتم و جزوات رشد آموزش و پرورش را با بچه ها کار کردم؛ آن ها می شوند دوره ی ۲۴ مجتمع فرهنگی نیکان.

به هر حال آن حضور چند ماهه و بعد حضور چند ماهه ای در بازار تهران و خیلی اتفاقات دیگر آن سال، مجال دیگری برای سخن می خواهد و شاید هم هیچ زمانی به مکتوب ساختن آن فرصت نرسد!

## (۱) یکشنبه ۱۳۷۵/۷/۱ برابر با ۸ جمادی‌الاول ۱۴۱۷

صبح، به اتفاق آقای حاج حسین زرین<sup>۲</sup> به مؤسسه ی فرهنگی صلحا رفتیم و بعد از ملاقات با آقای کلاهدوز<sup>۳</sup> و مقداری معطلی به دیدار جناب آقای بنکدار<sup>۴</sup> و در مورد کار پاره وقت در آن مدرسه به گفتگو نشستیم.

پیشنهاداتی در مورد فعالیت همراه با یک معلم خاص به طور موقت (مثلاً دبیر ریاضی، ادبیات، و مانند آن) و یا کار در پیش دبستانی داده شد که در آن زمان فعالیت در پیش دبستانی را بهتر دیدم و برای همکاری اعلام آمادگی کردم؛ البته بعد در منزل مجدداً فکر کردم تا ۷۵/۷/۳ که رو به استخاره آوردم.

نزد خود می‌اندیشیدم که:

الف: در حال حاضر، من با بچه‌های دبستان (اول تا پنجم) و بچه‌های دبیرستان (ششم تا هشتم) راحت‌تر می‌توانم کار کنم تا بچه‌های پیش دبستانی که حدود ۶ سال دارند!

ب: نکند در آن جا مجبور به اتلاف وقت شوم و کاری که همیشه از آن بیزار بوده‌ام را دچار شوم!

ج: از سوی دیگر هم در ذهن داشتم که مسیر رشد بچه‌ها را در محیط مدرسه به خوبی بنگرم و با آن‌ها پیش روم تا بتوانم در رشته ی برگزیده ام یعنی روان شناسی،<sup>۵</sup> تجربه را همراه دانش نمایم!

---

<sup>۳</sup> - از دبیران قدیمی مدرسه ی نیکان ... که مدتی بود مسؤولیت کانون زبان ایران را واگذار کرده بودند.

<sup>۴</sup> - مرحوم حاج محسن آقای کلاهدوز، از فارغ التحصیلان دوره ی ۷ مدرسه ی نیکان که در پائیز ۱۳۹۸ به رحمت الهی پیوستند. با ایشان از مدرسه ی نیکان، سابقه ی آشنایی داشتم.

<sup>۵</sup> - استاد رحیم بنکدار تهرانی که از معلمان راهنمای موسسه ی علوی بودند و بعد از مسؤولیت در مدرسه ی نور و فرهنگ؛ از پایه های اصلی تأسیس مجتمع صلحا به حساب می آمدند. آشنایی نزدیک حقیر با ایشان به حدود سالهای ۱۳۷۲ باز می گشت ولی ظاهراً آشنایی های خانوادگی با ایشان به زمان کودکی ایشان گره می خورد.

<sup>۶</sup> - رشته ی روانشناسی بالینی، رشته ی برگزیده و انتخاب اولم در کنکور بود که با رتبه ی به رقمی موفق به ورود در دانشگاه شدم.

... استخاره صورت گرفت؛ توسط آقای سید مرتضی خردمند،<sup>۷</sup> بعد از نماز صبح روز چهارشنبه ۷۵/۷/۴؛

نیتم این بود که به مدرسه بروم و با تمام شرایط موجود در مؤسسه ی فرهنگی صلحا و در پیش دبستانی اش به احسن وجه تلاش و فعالیت کنم که جواب آمد: **وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ** (سوره ی یونس، آیه ۸۲)؛ عموجان فرمودند: «اجابت شد دعای شما و قبول شد. استخاره خیلی خوب است، مواظب باشید خلاف نکنید!» راستش تا آن جا که یادم هست دعا نیز کرده بودم که وضعیت فعالیت در مدرسه و کار فرهنگی ام همراه برنامه ی دانشگاه جور شود که ظاهراً این اجابت دعا که در استخاره آمده بود اشاره به آن داشت. به هر حال برای فعالیت در مدرسه مصمم تر شدم. شنیدم که گفتند آقای هاشمی نامی مسؤول پیش دبستانی هستند و آقای سید صالح پرورش هم که از دوستان قدیم بودند - و آقای بنکدار ارادتی خاص به پدر ایشان داشتند - نیز قرار است در پیش دبستانی حضور داشته باشند؛ ولی شکل همکاری ها و مسؤولیت ها را نمی دانستم که به چه شیوه است. با آقای حسین زرین تماس گرفتم تا جهت هماهنگی در مدرسه قرار بگذارند. ایشان روز یکشنبه را برای قرار تعیین کردند که چون من روز یکشنبه کلاس زبان داشتم مقرر شد که خودم روز شنبه بروم و با آقای هاشمی گفتگو کنم.

... با شوق کار در مدرسه، می اندیشم که هدف اصلی من از کار فرهنگی القای چهار لفظ و کلمه ی مقدس و الزامات آن، به متربیان است که بهانه آن حضور در جمع دانش آموزان و کلاس است؛ لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله، مهدی بقیه الله.

البته در کنار این گام مهم توفیقات دیگری نیز هست همچون: خدمت به شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علم آموزی به گروهی از فرزندان شیعه، آموزش به یاران آینده ی امام حجه بن الحسن عجل الله تعالی

<sup>۷</sup> - عموی عزیزم مرحوم آقای حاج سیدمرتضی خردمند در ۱۳۸۶/۲/۲۷ به رحمت خدا رفتند.

فرجه الشریف، بالا بردن سطح علمی فرزندان شیعه برای عزت بخشی به اسلام و یاری ولی غایب علیه السلام، کسب روزی حلال از مسیر خدمت برای امرار معاش خود و خانواده، تلاش عملی متناسب با آموخته‌های نظری برای پیشرفت و توانمندی در کرسی تجربه و علم، شاد کردن دل پدر و مادر و اطرافیان با خدمت به مردم مخصوصاً کودکان از شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ... حرفهای دیگری که اگر انشاءالله تعالی با نیت خالص باشد و همه حرکت به سوی حق؛ چرا که اگر هدف، آموزش ریاضی و فارسی و ... باشد که همه کس حتی غیر متدین هم می‌تواند آموزش دهد ولی این‌ها بهانه‌است تا فرهنگ غنی اسلام محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و دیدگاه ناب شیعی را بیاموزیم و خدمتی به فرزندان مسلمان و محبان مهدی فاطمه و علی علیهم السلام بنمائیم.

خداوندا توفیق خدمت به دینت، ولیت و بندگانت را به آن شکل که خود می‌پسندی عنایت نما و آنی و کمتر از آنی این بنده ی گناهکار و شرمنده ی حجت بن الحسن علیه‌السلام را به خود وامگذار.

## ۲) شنبه ۱۳۷۵/۷/۷ برابر با ۱۴ جمادی الاول ۱۴۱۷

صبح برای ملاقات با آقای داوودی به مؤسسه فرهنگی صلحا رفتم. بعد از معطلی زیاد مقداری با ایشان در مورد کارهایم صحبت کردم؛ دو مطلب آموزشی مدنظرشان بود. یکی آن که فکر کنم و طرح‌های جدیدی برای کار با مدرسه ابداع کنم که چگونه با بچه‌ها کار کنیم و چه بازی‌های هدفمندی داشته باشیم و دیگر این که مشاهداتم را قدرت بخشیده و به نیکویی بچه‌ها را نگاه کنم و از آن‌ها بیاموزم.

قرار شد که روز دوشنبه برای شروع کار و چیدن اسباب پیش دبستانی به مدرسه بروم. افرادی که برای کار با آن‌ها شدند عبارتند از: آقای مرتضوی، آقای سید صالح پرورش و یک آقای دیگر که نامشان را از یاد برده‌ام!

مقداری در مورد کار در مدرسه با دفتردار که نامشان آقای نیکزاد بود گفتگو کردم. البته آقای داوودی از آقای سید صالح پرورش و برنامه ی کاری ایشان می پرسیدند که با تماسی که با ایشان گرفته شد معلوم شد که هنوز کارشان معلوم نیست. از یکی از دوستانم در مورد کار تربیتی پرسیدم که پاسخ شنیدم: زیاد بنگر و خیلی به کارها و رفتارهای بچه ها دقت کن!

اولین سالیست که مدرسه ی صلحا، پیش دبستانی دارد، بنا بر این احتمالاً صفر تا صد کار با داوطلبان کار در این قسمت است! ...

### ۳) چهارشنبه ۱۳۷۵/۷/۱۸

صبح به مدرسه ی صلحا رفتم تا وضعیت کاری خود را روشن تر سازم؛ با آقای مرتضوی در مورد این مسائل صحبت شد:

الف: بنا شد ایشان با شیشه بر و موکتی صحبت کنند تا کارهای مقدماتی تا روز شنبه ۷/۲۱ پایان یابد و من روز شنبه به مدرسه بروم.

ب: ایشان گفتند باید با آقای داوودی صحبت کنم؛ گفتم هر حرفی قرار است زده شود یا شما تنهایی یا من و شما و آقای مستوفی (که همکار دیگر ما هستند) با هم بنشینیم و یک روزه حرف ها را به مشورت بگذاریم و بعد در مسائل کاری پیش دبستانی، خود تصمیم گیری کنیم تا در هر فعالیت ریز و درشت وابسته به آقای داوودی نباشیم! ایشان پذیرفتند؛ ظاهراً آقای داوودی از طرف هیأت امنای مدرسه مسؤول پیش دبستانی هستند.

ج: در مورد آقای پرورش صحبت شد و عرض کردم که ظاهراً ایشان تشریف نمی آورند بنابراین همکاران در آمادگی سه نفر هستند.

د: در مورد روزهای کاری صحبت شد که روز شنبه و دوشنبه و چهارشنبه یک گروه و روز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه یک گروه دیگر از بچه ها هستند که احتمالاً یکی از روزهای ۵ شنبه و یا چهارشنبه را هر دو گروه مشترکاً خواهند آمد.

ه: در مورد ساعات کار صحبت شد؛ فرمودند احتمال قوی از حدود ساعت ۸:۳۰ صبح آغاز می شود و حدود ساعت ۱۱:۳۰ و یا ۱۲ پایان می یابد.

ی: گفتگو شد که اگر امکان داشته باشد وضعیت طوری باشد که روزهای فرد آقای مرتضوی تنها نباشند. صحبت های بعدی به روز شنبه موکول شد.

#### ۴) شنبه ۱۳۷۵/۷/۲۱ - ۲۹ جمادی الاول ۱۴۱۷

روز شنبه ۲ بار تماس گرفتم ولی موفق نشدم که با آقای مرتضوی صحبت کنم.

#### ۵) یکشنبه ۱۳۷۵/۷/۲۱ - ۳۰ جمادی الاول ۱۴۱۷

روز یکشنبه امتحان داشتم و تقریباً تمام روز را زبان خواندم. مطلع شدم (شب دوشنبه) که آقای حسین زرین از دبستان صلحا تماس گرفته اند و از طرف آقای رحیم بنکدار پیام داده اند که امور آمادگی اندکی به راه است و بروم که البته من قرار هم داشتم و این مزید بر علت شد.

#### ۶) دوشنبه ۱۳۷۵/۷/۲۲

صبح رفتم مدرسه ی صلحا؛ مقداری در دفتر معطل شدم تا آن که جناب مرتضوی آمدند. از قرار معلوم روز یکشنبه و یا شنبه بعدازظهر سالن پیش دبستانی موکت شده بود و آقای مرتضوی روز یکشنبه مقداری از میل

پرده‌ها و پرده‌ها را زده بودند. حالا نمی‌دانم خودشان تنهایی این کارها را کرده بودند یا با کمک کسی، ولی اگر تنها چنین کرده اند از نظر کارهای یدی فرد فعالی هستند!

تا ظهر سؤالات مختلفی از ایشان در مورد کار پرسیدم و بنا شد روز چهارشنبه نشستی با آقای داوودی داشته باشم تا بعضی موارد قطعی شود. کارهای سالن را نسبتاً آماده کردیم و گیره‌هایی برای وصل کردن بعضی تزئینات به سقف زدیم و کمد‌ها را جابجا کردیم.

### ۷) سه شنبه ۱۳۷۵/۷/۲۳

فردا روز شهادت بی بی زهرا سلام الله علیهاست؛ بعد از کلاس زبان رفتم به شرکت حاج محسن آقای زرین که این بار آقای حاج علیرضا زرین در را باز کردند! در مورد کار مدرسه‌ام مشورتی گرفتم که نظرات ایشان به طور خلاصه این گونه بود:

- ۱) باید زیر دست یک استاد باشی تا رشد کنی نه کسی مانند خودت!
- ۲) کارهایی که انجام می‌دهی را بنویس و در عین حال که برای خود نگه می‌داری به آقای بنکدار هم تحویل بده و بگو این کارها را کرده‌ام و یا این برنامه‌ها را داشته‌ام.
- ۳) اگر می‌بینی با هر کس صحبت کنی می‌خواهد از شخص دیگری اجازه بگیرد، با همان فرد اصلی صحبت کن!
- ۴) نگو فلانی طرح ندارد و من برنامه‌هایی دارم؛ آن زمان احساس می‌کنند که تو می‌خواهی ابراز کنی بالاتر از آن‌ها هستی! طرح‌های خودت را بگو!

۵) اگر بتوانی کار تدریس رسمی را هم مثل علوم، دینی و ... داشته باشی با تجربه ی کار با بچه های پیش دبستانی منافاتی ندارد.

۶) در فعالیت هایت سعی کن کاری کنی که قابل مشاهده و ارزیابی باشد؛ مثلاً امروز بچه ها در نمازخانه فلان دعا را بلد نیستند و هفته دیگر بلدند، این مشهود است و قابل ارزیابی!

۷) در سنین کودکی برای بچه ها از گفتار ریتمیک استفاده کن!

۸) به حرکات و کارهای بچه ها بیندیش! مثلاً اگر کسی ناخن می خورد بیندیش و برای رفع مشکلش طرح بده!

۹) کارها را عملی و اندک اندک بیاموز!

۱۰) با این حرفه های من دلسرد در کارت نشو! اگر کار را شروع کرده ای ادامه بده! الان تا پایان سال تحصیلی، تقریباً ۷ ماه داریم. در کار طوری پیش برو که مثلاً بگویی من ۲۰ کار کامل تحویل می دهم. برای من (آقای علیرضا زرین) با نگاه مدیریتی این مطرح نیست که فردی بد است و یا این فرد خوب است؛ من می گویم این قدر کار می کند، این کارهایش بد است، این کارهایش خوب است؛ کار مسئله است. برای همین به تو هم می گویم کار تحویل بده!

... و من همچنان می اندیشم و از حضرت صادق علیه السلام مدد می جویم تا مرا در کسب علم و عمل مدد

فرماینده.

۸) روز سه شنبه، ۱۳۷۵/۷/۲۴ - ۲ جمادی الثانی ۱۴۱۷

با مادرم در مورد کار درسی رسمی صحبت کردم و گفتم که دوست دارم هفته‌ای، یک یا دو ساعت هم درس رسمی داشته باشم؛ خصوصاً دینی و قرآن. فرمودند که فعلاً همین برنامه را داشته باش تا از درست نیفتی؛ عرض کردم چشم!